پژوهشنامه خراسان بزرگ
شماره ۴۳ تابستان ۱۴۰۰
No.43 Summer 2021
۱-۱۲
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۷

بازشناسی عناصر سیاسی-جغرافیایی در نوشتارهای تاریخی فرارود (نمونه موردی: بازنمایی سرزمین در گاهان اوستا)

➢ **مصیب قره‌بیگی**[*]: دانش‌آموخته دکتری، گروه جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران، ایران

➢ **یاسر شامانی:** دانش‌آموخته دکتری، گروه جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران، ایران (yaser.shamani@ut.ac.ir)

چکیده

حوزۀ فرارود به‌عنوان یکی از مکان‌های استراتژیک در ایرانِ پیش از اسلام، فضای تولید و توزیع محتواهای سیاسی و هویتی را بر عهده داشته است. در این میان، نوشتارهای تاریخی و اسطوره‌ای به‌مثابۀ خاطرۀ جمعی یک ملت، پدیدآورندۀ حس تعلق سرزمینی با پیش‌زمینه‌های عاطفی و قدسی است. سرزمین یا قلمرو، بخشی از فضا است که مصالحه‌ای میان جنبه‌های اسطوره‌ای و عقلانی-کارکردی فضا ایجاد می‌کند. سرزمین، از سه مؤلفه ساخته شده است: یک‌تکه زمین به‌مثابۀ میراث مقدس، زمینه‌ای از قدرت و یک فضای کاربردی. همچنانکه پیداست، سرزمین ابعاد گوناگونی از زیست اجتماعی و قدرت جمعی را کنار هم می‌نهد. عناصر مادی همچون فضا و عناصر نمادین همانند هویت جمعی و عناصر سیاسی-جغرافیایی هویت و سرزمین، به‌مثابۀ یک نیروی برانگیزنده و عاملی آیکونوگرافیک، زمینه‌های تشکیل یک ملت با حاکمیتی اسطوره‌ای-تاریخی را مهیا می‌کند. پدیدار گشتن یک هویت مشترک با ملتی اصیل و سرزمینی مقدس، ازجمله شاخص‌هایی است که می‌توان در درون نوشتارهای اسطوره‌ای ایران باستان بازکاوید. پژوهش حاضر با روش تحلیل هرمنوتیکی، چگونگی بازنمایی سرزمین در گاهان را که کهن‌ترین بخش اوستا به‌شمار می‌رود، بررسی کرده است. پرسش بنیادی این پژوهش، آن است که مفهوم سرزمین در گاهان اوستا دارای چه نشانه‌هایی و چگونه بازنمایی شده است؟ نتایج این پژوهش نشان از آن دارد که گاهان به‌مثابۀ یک گفتمان اسطوره‌ای، دو عنصر سرزمین و ملت را برای عینیت‌یافتن حاکمیت در فضای ایران، تولید کرده است. همچنین، سرزمین در «شریعت گاهانی»، بدون اشارۀ مستقیم بدان، به‌مثابۀ «اسطورۀ سرآغاز» و «تکنیک‌شناسی سیاست» بازنمایی شده که نمونۀ عینیت‌یافتۀ آن، حاکمیت ساسانیان است. تفاوت یافته‌های این پژوهش با نظریۀ اندیشه‌ی ایرانشهری در آن است که در نظریۀ مزبور به فضا، رابطه‌مندی، گسست و نگرش کُل‌نگرانه توجه نشده و تنها سرمشق‌های اسطوره‌ای و بازتولید آن در زیستِ سیاسی و فرهنگی ایران اهمیت یافته است.

واژگان کلیدی: گاهان، سرزمین، فرارود، اسطورۀ سرآغاز، ساسانیان، تکنیک‌شناسی سیاست

Abstract

The aim of this paper is to intensify the apprehension of territory of Iran and how it represented by Mythological literatures in the Transoxiana literatures as mystical collective are memory of a nation which corroborate the sense of locative belonging and the mechanism of emergence of a territory with the fields of emotional and sacred common sense of the collective spirit of the people and consequently, organized into an independent system with certain identity. Political-geographical factors such as identity and territory are as a motivating forces and Iconographic factors in order to constituting of a nation with mythical-racial sovereignty. In the ancient Iranian mythological literature can be observed a singularity of the common identity with a pure nation and numinous territory. The present paper with hermeneutical analysis has examined how representation of territory in Gathas which is the most ancient and most original part of the Avesta. The fundamental question of this study is what are the features of territory in the Gathas of Avesta and how did it represent? The results of this study indicate that Gathas as a space has operated the extraction and distribution of the discourse of territory and nation. Also, territory in the "Gahanic Positivity" has represented as the "mythology of origin" and "political technology" allusively in which its objective sample has been embedded in Sassanid governmentality. Governmentality model in Avesta shows the mythical dominance of territory; that is in the type of governmentality that Avesta shows, the territory of Iranvij is like a beginning and a factor that has gathered other entities around each other and places together the mythical messenger syntheses, mythical king and religion. It is a political technology not because it is merely technical.

Keywords: Gathas, Territory of Iran, Transoxiana, Mythology of Origin, Sassanid Empire, Political Technology

*نویسنده مسئول مکاتبات: (m.garehbaygi@ut.ac.ir) (۰۹۱۹۶۷۸۷۶۳۶)

مقدمه

در اندیشه، فلسفه و جغرافیای سیاسی، مفهوم سرزمین[1] و بازنمود عینی آن از سوی حاکمان و سیاست‌مداران به‌مثابه و همپایه با نیروی گرانش در زمین است، چراکه جای‌گیری و جای‌دهی هر کنش سیاسی و پدیدآیی مفهوم ملت و حکومت، بدون وجود سرزمین امکان‌ناپذیر است. درواقع، سرزمین به‌مثابهٔ نمود عینی و فضایِ برخاسته از حق طبیعی مالکیت و اصل میل به بقاء به رفتار قلمروخواهانهٔ انسان است، به‌گونه‌ای که تفسیر کنش و منش انسان عمدتاً تابعی از خصیصهٔ قلمرومندی بوده است. از همین روی، درون‌مایهٔ بسیاری از مفاهیم جغرافیای سیاسی آگاهانه یا ناآگاهانه در پیوند با چنین ویژگی‌هایی تعریف و عملیاتی شده است. از همین رهگذر، بازشناخت و مطالعهٔ سرزمین و پی‌رفت‌های مفهومی آن یکی از مفاهیم اصلی پژوهش‌های جغرافیای سیاسی به شمار می‌رود. دولت‌مردان و حاکمان در درازنای تاریخ تاکنون برای شناسایی همگانی و بهره‌ی سیاسی از سرزمین، از شگردها و تکنیک‌های گوناگونی استفاده کرده‌اند. این تکنیک‌ها در میان جوامع گذشته به نیروها و مجراهای متافیزیک گره می‌خورد و سرزمین با گذار از این مجرا، باری قدسی، اسطوره‌ای[2] و رازآلود می‌یافت. با کنکاش در چگونگی حاکمیت در بیشتر جوامع باستانی و به‌ویژه حکومت‌های مشرق زمین، می‌توان مثلث مقدسی از پادشاه، روحانی و سرزمین را آشکار ساخت که در تارک آن، قوه‌ی حکمرانی و حاکمیت آسمانی پادشاه قرار می‌گیرد و سرزمین به‌مثابهٔ جغرافیای مقدس و فضایی اسطوره‌ای برای حاکمیت اهورایی عمل می‌کند. البته در برهه‌ای از تاریخ و نیز در پاره‌ای از جوامع، حاکمیت پادشاه و روحانی دو رشته و خط موازی را پدید می‌آورند و همپایگی و همپالگی ارزش‌های حکومتی آنان، گاهی پادشاهانِ روحانی یا روحانیانِ پادشاه را شکل داده است. در هر روی، سرزمین در اندیشهٔ حاکمیت جوامع باستانی، بستری مقدس برای حاکمیتی مقدس به شمار می‌رفته است.

جغرافیای سیاسی ایران باستان نیز از کلیت نحوهٔ حاکمیت جوامع باستانی، به دور نبوده است. مفهوم سرزمین در ایران باستان، علاوه بر وجود چندگانگی و تعدد مضامین اسطوره‌ای به‌ویژه در دوره‌ی ایلامیان و اشکانیان، از مفهومی مقدس و دارای باری دینی نیز برخوردار بوده است که در دورهٔ ساسانیان، مستقیماً و بی‌واسطه از سوی اهورامزدا، خدای یگانه برگزیده و نامیده شده است. به دیگر سخن، نام، نشان و مختصات سرزمین در حاکمیت شاهان ایران باستان به‌ویژه در دورهٔ ساسانیان، تجویزشده و فراخوانده از سوی والاترین مرجع دینی است و از همین روی، هاله‌ای از قدسیّت[3] و اسطوره بر فراگرد آن پیچیده و تنیده شده است. در پژوهش پیش رو، با بررسی اوستا، کهن‌ترین و مقدس‌ترین نوشتار اسطوره‌ای ایران باستان کوشیده شده تا چگونگی بازنمایی و بازشناسی مفهوم سرزمین در آن مشخص شود. در اوستا به‌عنوان نوشتهٔ قدسی و اسطوره‌ای ایران باستان، پدیدار گشتن یک هویت مشترک با ملتی با اصالت و سرزمینی مقدس، ازجمله کارکردهایی است که می‌توان به آن برخورد. از این رهگذر، کهن‌ترین و نژاده‌ترین بخش اوستا که گاهان نام دارد و نخستین سرودهٔ زرتشت، پیامبر و بنیادگذار دین زرتشتی به‌شمار می‌رود، برگزیده شده است. پژوهش حاضر با روش تحلیل هرمنوتیکی حاکم بر متن گاهانِ اوستا، چگونگی بازنمایی سرزمین در گاهان را بررسی کرده است. بنابراین، پرسش پژوهش حاضر آن است که مفهوم سرزمین در گاهان اوستا دارای چه نشانه‌هایی و چگونه بازنمایی شده است؟ نتایج نشان از آن دارد که سرزمین در گاهان بدون اشارهٔ مستقیم به آن، بیش از هرچیزی به‌مثابهٔ «اسطورهٔ سرآغاز» و «تکنیک‌شناسی سیاست» بازنمایی شده است.

روش پژوهش

پژوهش حاضر از جنبهٔ هدف و ماهیت جزء تحقیقات تاریخی است و از جنبهٔ روشی در زمرهٔ تحقیقات کیفی به‌شمار می‌رود. روش به‌کاررفته در این پژوهش، هرمنوتیکی و تحلیل متن است و اطلاعات موردنیاز از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی گردآوری شده است. همچنین در بررسی و واکاوی چگونگی بازنمایی مفهوم سرزمین و شناسایی نشانه‌های آن

1. Territory
2. Mythical
3. Numinosity

در گاهان اوستا، از روش هرمنوتیکی تحلیل گفتمان، سود جسته است.

پیشینهٔ پژوهش

در رابطه با تاثیر منظومهٔ گفتمانی متن اوستا بر شاخص‌های سیاسی ایرانِ پیش و پس از اسلام، پژوهش مستقلی انجام نشده است. بااین‌حال، پژوهش‌هایی در داخل کشور وجود دارد که به‌صورت غیرمستقیم به رابطهٔ متون باستانی و حاکمیت در ایران پیش از اسلام پرداخته‌اند. شماری از این پژوهش‌ها عموماً به یافتن ما به ازای جغرافیاییِ مکان‌های مورد اشاره در اوستا پرداخته‌اند (از جمله شیوا، ۱۳۹۲) و شماری نیز مفهوم ایرانشهری را که منبعث از حاکمیت ایران پیش از اسلام است، به‌عنوان دال شناوری در نظر گرفته‌اند که در سراسر تاریخ ایران تا به امروز، بازتولید شده است (طباطبایی، ۱۳۹۷).

چارچوب نظری

سرزمین

سرزمین یا قلمرو، بخشی از فضاست که مصالحه‌ای میان جنبه‌های اسطوره‌ای و عقلانی-کارکردی فضا ایجاد می‌کند. «قلمرو، از سه مؤلفه ساخته شده است؛ یک‌تکه زمین به‌مثابه‌ی میراث مقدس، زمینه‌ای از قدرت و یک فضای کاربردی» (Hassner, 1997: 57). همچنانکه پیداست، سرزمین ابعاد گوناگونی از زندگی اجتماعی، قدرت و عناصر مادی همچون فضا و عناصر نمادین همانند هویت جمعی را کنار یکدیگر قرار می‌دهد (Paasi, 2008: 109). هویت نیز بخشی از مؤلفهٔ فردی و جمعی انسان است که تعریف‌کنندهٔ چیستی و کیستی به شمار می‌رود. هویت به‌ویژه آنگاه‌که با فضا گره می‌خورد، در کالبد هویت مکانی رخ می‌نمایاند که «بیانگر ارجاع کیستی و چیستی یک شخص به یک مکان است» (Brown, 1997: 13). تعلق نیز بخشی از فراوردهٔ هویت به شمار می‌رود که در آن ابعاد مکانی و روان‌شناختی انسان درهم می‌آمیزد و احساس تعلق مکانی پدید می‌آید (Burchell, 2014: 541). سرزمین دارای پیوند و پیوستگی دوجانبه‌ای با بسیاری از فرایندها، پدیده‌ها و سازمان‌های سیاسی است. مفاهیمی همچون ملت، کشور، حکومت، دولت، مرکز و پیرامون و مانند آن، ارتباطی مستقیم با مفهوم سرزمین دارند، به‌گونه‌ای که خشونت، جنگ، پاک‌سازی‌های قومی، تغییرات و تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، از فرایند سرزمین‌سازی و سرزمین‌خواهی پرورش‌یافته‌اند. «سرزمین‌خواهی[1] یا بیان جغرافیایی قدرت یکی از شایع‌ترین راهبردهای اعمال کنترل سیاسی است که در حوزهٔ تعامل جغرافیا و سیاست قرار می‌گیرد. مسائل مربوط به مقیاس و چگونگی استفاده از راهبرد سرزمینی در سطوح مختلف فضا از مناسبات سیاسی تأثیر می‌پذیرد. تعامل جغرافیا و سیاست خاستگاه عملکرد سازمان کشور-ملت، سیاست‌گذاری و کنترل اجتماعی و تقسیم سیاسی فضا (محدوده‌بندی حوزه‌های انتخاباتی، نظام سیاسی فدرال و یکپارچه و غیره) بوده است» (Kavyani Rad, 2013: 48). مفهوم سرزمین گرچه به‌گونه‌ای ساده‌انگارانه، تنها به قلمرو حکومت تقلیل یافته است، اما واقعیت آن است که به‌جز حکومت‌ها، گروه‌های اجتماعی همچون سازمان‌های سیاسی، اقوام، گروه‌های بومی و از نظر تاریخی قبیله‌ها و امپراتوری‌ها نیز دارای سرزمین بوده یا ادعاهای سرزمینی داشته‌اند (Muire, 1999: 11). از این‌رو، می‌توان بیان داشت: «سرزمین به مناطقی گفته می‌شود که دارای مرز معینی است و با بازیگری توانا به نام حکومت، مدیریت می‌شود» (میرحیدر و همکاران، ۱۳۹۸: ٦٣).

سرزمین، از بنیادهای و مفاهیم اساسی علم جغرافیا است، چراکه سرزمین، عاملی مهم در جابه‌جایی قدرت در ژئوپلیتیك جهانی و سازماندهی فضایی بوده است. به سخن دیگر، کوشش برای سازماندهی فضا، همراه و همزاد انسان بوده و غریزه و فرهنگ سرزمین‌سازی منجر به حرکت تاریخ از سکونت ابتدایی بشر تاکنون شده است. بازسازی مجدد نقشه‌های سیاسی از نگاه تاریخ و طبیعت، حکایت از تلاش بشر برای نفوذ، تأثیرگذاری، تملّك و کنترل بر سرزمین و فضا است. درهرحال، تعلق انسان به سرزمین و پیوند با خاك، نیروی ثانویه‌ای در انسان ایجاد می‌کند تا پیکربندی‌های اجتماعی خویش را بر مبنای آن ایجاد و بازتولید کند. در هر

1. Territorializing

روی، تعاملات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، متأثّر از پدیده‌ی سرزمین بوده است. آنچه در این پژوهش دربارهٔ سرزمین اهمیت دارد و بنیاد این پژوهش را پی ریخته است، نگرش جغرافیای پساساختارگرا و پسامدرن به مفهوم سرزمین است. از این رهگذر، دیگر نمی‌توان سرزمین را به‌مثابهٔ یک وجود عینیِ مشخص و معین در نظر گرفت، بدین معنی که سرزمین یک عینیت مطلق با مختصات و ویژگی‌های کاملاً تعیین شده نیست که بازیگری بنام حکومت بر آن مدیریت دارد. از نظرگاه جغرافیای سیاسی پسامدرن، سرزمین به‌مثابهٔ یک متن در درون مجموعه‌ای از انتزاعات[1] و سوبژکتیویته‌ها[2] شکل می‌گیرد و پس از آن در یک گره‌گاهی به نام «فضا» نمودی عینی می‌یابد. به دیگر سخن، در پس و پشتِ مفهوم سرزمین، مفاهیم دیگری نهفته است که در طول تاریخ و در رهگذار زمان دست‌به‌دست هم داده‌اند تا یک وجود عینی و ابژکتیو[3] بنام سرزمین پدید آید (Elden, 2013: 3).

چنین بینش‌ها و نگرش‌هایی برخاسته از نوع خاصی از مفهوم‌پژوهی و تاریخ‌پژوهی میشل فوکو است. از نظرگاه فوکو، حاکمیت به‌ویژه آنگاه‌که در گستره‌ای کلان بکار می‌افتد و کلان-اندامِ[4] قدرت را فراچنگ می‌آورد، مجموعهٔ گسترده‌ای از هنجارسازی‌ها[5] و سوژه‌سازی‌ها[6] را بکار می‌بندد. فوکو فضا را به‌مثابه‌ی ویژگی درونی رژیم‌های گفتمانی[7] به تصویر می‌کشد. در درون چنین رژیم‌هایی، قدرت، دانش و فضا به‌صورت دوسویه درهم‌آمیخته می‌شوند. زمانی که رابطه‌ها بر اساس قدرت سر برمی‌آورند، مجموعه‌ای از گفتمان‌ها، دانش‌ها و فضاها شکل می‌گیرند. این سه زمینه به شیوه‌های پیچیده‌ای باهم تکامل و فرگشت[8] می‌یابند تا نوعی از ثبات پدید آید. بنابراین، در درون این مجموعه[9]های ناهمگن، هرگونه جداشدگی گفتمانی و فضایی ناشدنی است. چراکه دانش در رویه، صورت مادی به خود می‌گیرد، کنش در یک چارچوب نمود می‌یابد و این چارچوب با تشکیل یک سازمان فضایی، سامانه‌های دانش را به‌کار می‌اندازد و در آن غوطه‌ور[10] می‌شود (Murdoch, 2013: 44). میشل فوکو، پرده از رخسار این نکته برمی‌گشاید که فیلسوفان و جامعه‌شناسان، نسل‌ها است که فضا را به‌مثابهٔ یکی از هسته‌های وجودی جغرافیا، خوار شمرده‌اند. فوکو در مصاحبه‌ای با مجلهٔ فرانسوی هرودوت، بر آن است که باید برای جغرافیا در میان علوم انسانی، جایگاهی خاص و برجسته بازگشود، چراکه مسائلی که جغرافیا مطرح می‌کند، مسائلی حیاتی است: «جغرافیا به‌مثابهٔ یک پشتیبان، به‌مثابه‌ی یک شرطِ امکان وجود، بر روی گذرگاه‌هایی چنبره زده است که میان مجموعه‌ای از عوامل قرار گرفته است [...] جغرافیا واقعاً می‌باید یکی از بنیادی‌ترین دل‌مشغولی‌های من باشد» (Foucault, 1980: 77). درک گریگوری، این واقعیت را این‌چنین خلاصه کرده است: «مقبولیت و قطعیت عادتِ اُبژه‌گرایی[11] در درون جغرافیای انسانی، به‌صورت فزاینده‌ای مورد تردید واقع شده است. در نظریهٔ پساساختارگرایی، گونه‌ای از واژگونی استراتژیک به روی صحنه آمده است که با کوشش‌های بی‌وقفهٔ خود، می‌خواهد تمامیت همدیدیِ[12] پروژهٔ جغرافیایی را به انجام رساند. نابراین، پساساختارگرایی این امکان را فراهم می‌آورد که بینش‌های نظریه‌ای جدیدی ساخته شوند. این رویکرد، همچنین ایجاد فضاهای فرضی جدید را ممکن می‌سازد، چراکه پساساختارگرایی بر آن است که «هرگونه جغرافیای انسانی انتقادی باید به شیوه‌هایی توجه کنند که در آن معناها به گرد مکان‌های مختلف جهان‌های زیستی می‌چرخند، در درون آداب اجتماعی پیچ و تاب می‌خورند و درون رابطه‌هایی از قدرت بافته می‌شوند» (Gregory, 1994: 76).

1. Abstracts
2. Subjectivities
3. Objective
4. Macro-Physics
5. Normalization
6. Subjectifying
7. Discursive Regimes
8. Co-Evolve
9. Assemblage
10. Immerse
11. Objectivism
12. Synoptic Completeness

از این‌رو، پیدایش یک سرزمین مشخص با حاکمیت سیاسی مشخص، یک فرایند خطی و به‌هم‌پیوسته نیست، بلکه مجموعه‌ای از گفتمان‌ها و اُبژه‌ها گِرد آمده‌اند تا از درون و ژرفای آن، یک سرزمین پدیدار گردد. بر این پایه و در این پژوهش، پدیدار گشتن سرزمین ایران با حاکمیت سیاسی متمرکز سیاسی در زمان ساسانیان، سیر خطی و ناگهانی نبوده است؛ بلکه در پس این حاکمیت متمرکز ساسانیان بر ایران، مجموعه‌ای از گفتمان‌ها نهفته است که در درازنای تاریخ قوام‌یافته و سامانهٔ متمرکز ساسانیان شکل داده است. به سبب چنین اهمیتی، در این پژوهش کهن‌ترین بخش اوستا، واکاوی شده تا مشخص شود که در گاهان که نخستین سرودهٔ زرتشت است، بن‌مایه‌های حاکمیت سیاسی بر سرزمین چگونه بیان و پی‌ریزی شده است.

گاهان

گاهان یا گات‌ها که لفظاً به معنای «سرود» است، هفده سرود از مجموعهٔ یسن‌های اوستا را تشکیل می‌دهد، متونی است موزون که از نظر زبانی و مفاهیم مذکور در آن‌ها، با سایر بخش‌های اوستا به‌کلی متفاوت است. زبان گاهان، خصوصیات کهنی دارد که با توجه به میزان تحول دیگر لهجه‌های ایرانی باستان، می‌توان آن را «اوستای قدیم» نامید که در تاریخی میان سال‌های ۱۲۰۰ تا ۸۰۰ پیش از میلاد و به‌احتمال‌زیاد در ناحیهٔ فرارود سروده شده است (Kellens, 1993: 28). تألیف گاهان از سوی زرتشت، تقریباً مربوط به زمانی است که «خدا» در اندیشهٔ مردم شکلی انتزاعی یافته بود.

در شرح و تفسیر مفاهیم و مضامین گاهان نظریات گوناگون و متناقض یکدیگر وجود دارد. گروهی این متون را عرفان صرف می‌دانند و به‌نوعی آن را با عرفان شَمَنی[1] قابل‌مقایسه می‌دانند. گروهی دیگر بر اخلاقیات در این متون تأکید می‌ورزند و زردشت را چون آموزگاری می‌پندارند که از نیك و بد اندیشه، گفتار و کردار سخن می‌راند. برخی هم بر آداب و آیین‌ها تأکید می‌ورزند و سبك و سیاق آن را رمزآمیز و از نوع راز و نیاز با خدای بزرگ و دارای زبانی پر ایهام می‌دانند که احتمالاً تنها در انجمن‌های خاص دینی که مناسب تودهٔ مردم نبوده، به‌کار می‌رفته است. مارتین هوگ، نخستین زبانشناسی است که با بررسی گاهان، زرتشت را پیامبری یکتاپرست معرفی کرد. در آغازهای سدهٔ بیستم میلادی، مولتون نیز بر یکتاپرستی زرتشت انگشت تأکید نهاد. بارتلمه، زبانشناس آلمانی بر آن است که بن‌مایه‌ی اندیشه‌ی زرتشت را می‌توان با توجه به ویژگی‌های جغرافیایی، بنیادهای زیستی و گذار از جامعهٔ کوچنده به یکجانشینی به سه مرحله دسته‌بندی کرد. در مرحلهٔ نخست و دوم، زرتشت در موطن خود، ماد (آذربایجان) ساکن است و جنگ و گریزی پیوسته میان وحدانیت و ثنویت برقرار است، یعنی زرتشت به جنگ مرده‌ریگ‌های جامعه‌ی خود برخاسته است، اما در این راه توفیق چندانی نمی‌یابد و باوجود پذیرا شدنِ نسبی یکتاپرستی، اما همچنان قاطبهٔ جامعه برخلاف زرتشت هستند. مرحلهٔ سوم، کوچ زرتشت به ناحیه‌ی فرارود و دفاع سرسخت وی از یکجانشینی و گره زدن دین خود به قدرت است (Duchesne-Guillemin, 1995: 41-42). اروین ولف، گاهان را از نظر زمانی با پنج مرحله از زندگی زرتشت، برابر دانسته است (Duchesne-Guillemin,1995): ۱. زرتشت پیام خود را ابلاغ می‌کند (یسن‌های ۴۰، ۳۱-۳۰). ۲. زرتشت با مخالفت و ضدیت رویارو می‌گردد و درحالی‌که در تبلیغ دین دچار تردید است، از خود مدد می‌جوید (یسن‌های ۴۸، ۴۴، ۳۲)، ۳. زرتشت در جست‌وجوی حامی برمی‌آید (یسن‌های ۴۳، ۲۹). ٤. زرتشت ویشتاسب (گشتاسب) را به‌عنوان حامی برمی‌گزیند (یسن‌های ۴۹، ٤٦). ٥. در ناحیهٔ فرارود، زرتشت، ویشتاسب (گشتاسب) را به‌عنوان حامی برمی‌گزیند (یسن‌های ۴۹، ٤٦).

---

۱. شَمَنیسم در اصل نوعی زیست و باور جادویی-مذهبی است که حول محور یک فرد جادوگر به نام شمن متمرکز شده است. این نوع باور در جوامع بدوی و به‌ویژه در آسیای شمالی و شرق اروپا بسیار رایج بوده است. درباره‌ی ریشه‌ی واژه‌ی شمن، نظر قطعی وجود ندارد، اما آنچه مسلم است اینکه نیکلاس ویتسن (Witsen Nicolaes) بازرگان هلندی در ۱۶۹۲م در سفری که به منطقهٔ سیبری داشته است، از چنین باوری با عنوان Schamane یاد می‌کند و این واژه وارد ادبیات انگلیسی‌زبانان می‌شود. میرچا ایلیاده بر آن است که ریشهٔ اصلی واژه‌ی شمن، از ریشهٔ سنسکریت śráma به معنای «رنج» برگرفته شده است که حالت اسمی śramaṇá به معنای «پارسا» (در اصل به معنای «دارنده‌ی رنج» با صبغهٔ فلسفی بودائیسم) را می‌سازد (Eliade, 2004: 4).

قراین نشان از آن دارد که در این هنگام که زرتشت گاهان را می‌سراید، مدت‌زمان زیادی از جدایی اقوام هند و ایرانی از هم نگذشته است و دو خصوصیت بارز در جغرافیای آن روزگاران مشاهده می‌شود: ۱. نوعی بی‌ثباتی و فترت، سرزمینِ زرتشت را فراگرفته و یورش‌های داخلی و خارجی فراوانی وجود دارد. ۲. نیاز به حاکمیت سیاسی متمرکز برای ثبات و یکپارچه‌سازی سرزمین احساس می‌شود. گفتگو و شکایت زرتشت از «گاو» به یاوری و پشتیبانی از سوی یک شاه قدرتمند اشاره دارد. در هر روی، با توجه به قدمت و پیشینهٔ تاریخی گاهان، واکاوی ابعاد سیاسی-جغرافیایی آن از اهمیت سزاینده‌ای برخوردار است. پژوهش و برون کشیدنِ مفاهیم جغرافیای سیاسی از اوستا و گاهان برای فهم چگونگی شکل‌گیری حاکمیت در ایران باستان و چه‌بسا ایران پس از اسلام، یک ضرورت بوده که در پژوهش‌های ایران از آن غفلت شده است. به باور نگارندگان، گاهان و دیگر بخش‌های اوستا یک سامانه، دستگاه و مهم‌تر از این دو، فضای اندیشهٔ فلسفی است که بازمانده‌های آن تا حال حاضر نیز زنده و دخیل است. در پژوهش پیش روی، کوشیده شده با تحلیل محتوا به چنین مهمی به دست آید.

اندیشهٔ ایرانشهری

نظریهٔ اندیشهٔ ایرانشهری، نخست بار و به‌صورت مدون و ساخت‌مند از سوی سید جواد طباطبایی (۱۳۹۷) مطرح گردید. درواقع، «اندیشهٔ ایرانشهری، جهان‌بینی ایرانیان باستان است که جامعهٔ ایرانی بر حول و محور آن می‌چرخید و قوام می‌گرفت» (طباطبایی، ۱۳۹۷: ۵۳). از زیرمجموعه‌های این اندیشه، اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری یا به زبان پهلوی «آیین نامگ» است که سبب تداوم حیات سیاسی و فرهنگی ایران‌زمین شد. این اندیشه با انتقال به دوران بعدی و تأثیرگذاری بر برخی از اصول این دوره، ترکیبی بدیع از نظریه‌ی سیاست را به جهان سیاست عرضه داشت، به‌گونه‌ای که شماری از شاخص‌های ایرانشهری نظیر شاهی آرمانی، فرّه ایزدی، توأمان بودن دین و مُلک، عدالت، راستی، دانایی و غیره از دوران باستان به دوران بعدی تزریق و در این دوران مورد استناد قرار گرفت. «اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری، همچون رشتهٔ ناپیدایی است که دو دورهٔ بزرگ تاریخ قدیم ایران‌زمین را از دورهٔ باستانی آن تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه‌خواهی به یکدیگر پیوند می‌زند» (Zahiri Nav and others, 2009: 43). بنیاد و شالودهٔ اندیشهٔ ایرانشهری که در جهان‌بینی سیاسی جامعه ایرانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، نهاد شاهی است که در تارک همهٔ نهادها و گروه‌های اجتماعی جامعهٔ ایرانی قرار دارد: «اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری، به‌گونه‌ای که از بررسی منابع بازمانده از دوره باستان و نیز تاریخ سیاسی ایران‌زمین برمی‌آید، اندیشهٔ شاهی موجود، بر پایهٔ اندیشهٔ سیاسی آرمانی سنجیده می‌شود» (Ibid: 175). «شهریار، والاترین مقام در ایران باستان است که در رأس هرم اجتماعی قرار دارد و الگوی است که مردم باید او را سرمشق قرار دهند و همهٔ مناسبات نهادهای سیاسی، اجتماعی و ضامن بقای آن‌هاست» (Ibid: 55). او نمایندهٔ خدا بر روی زمین و برگزیدهٔ اهورامزدا است؛ «پادشاهان ساسانی را به لقب «آشما بَغان[1] (شما موجودات الهی) خطاب می‌کردند» (کریستینسن، ۱۳۸۸: ۲۸۸). «آنان خود را در کتیبه‌ها، همیشه پرستندگان مزدا (مزدیسن) خوانده‌اند؛ اما درعین‌حال خود را خدایگان (بی یا بغ) و از نژاد خدایان (یزدان) نامیده‌اند» (همان: ۱۸۹). آنان همواره «بر سکه‌ها عبارت از تخمه‌ی خدایان[2] می‌نوشتند» (Henning, 2010: 69؛ Henning, 2008: 13). شاه که از سوی اهورامزدا برای حکمرانی ایرانشهر برگزیده می‌شود، باید دارای مشروعیت و تأیید الهی باشد. در اندیشه ایرانشهری، این مشروعیت و تأیید توسط «فرّه» حاصل

۱. واژهٔ بَغ که در جزء نخست واژهٔ «بغداد» (بغداد واژه‌ای کاملاً ایرانی و به معنی داده و هدیهٔ الهی است) نیز مانده است، از صفات اهورامزدا به شمار می‌رود که به‌نوعی می‌توان آن را با واژهٔ «رزّاق» مترداف دانست. واژهٔ بغ از ریشهٔ -baga به معنای «تقسیم کردن، بخش کردن» به‌دست‌آمده است (واژهٔ باغ نیز از همین ریشه و به معنای «بخش» است). در گویش شمال شرقی این واژه به‌صورت «بگ» تلفظ می‌شده و به‌صورت «بَی» و از طریق زبان سُغدی وارد زبان ترکی شده است. بنابراین، «بغ» یا «بگ»، در اصل یکی از صفات اهورامزدا بوده است که در گذار زمان خود معنی «خدا» یافته است. مقایسه کنید با واژهٔ «رَبّ» در عربی.

۲. برابرهٔ پهلوی این عبارت، toxmag i ēzadân یا ēzadân toxmag است. toxmag به معنای «تخم و نژاد» و ēzadân همان «ایزدان» است.

می‌شود که یکی از ارکان مهم آیین پادشاهی است. فرّ، پرتوی ایزدی است که در وجود فرد به ودیعه نهاده شده است، اما لازمهٔ بهره‌مندی از این فروغ آن است که آدمی، درون خویش را از تمامی بدی‌ها و زشتی‌ها پاك سازد تا درنتیجهٔ آن وجود آدمی به پاکی ازلی خویش برگردد تا خوبی‌ها و فضایل بر آن تجلّی نماید. در اوستا و برخی از متون دیگر، از این امر با عنوان «خویشکاری»[۱] یاد شده است (Zahiri Nav and others, 2009: 43).

بر پایهٔ نظر نگارندگان پژوهش حاضر، در اندیشهٔ ایرانشهری به فضائیّت[۲] و مناسبات رابطه‌مندی که مفاهیم اسطوره‌ای را در فضا تجسد[۳] یا عینیت می‌بخشد، توجه نشده است. آنچه مفاهیم اسطوره‌ای را عینیت بخشیده و آن را با سوژهٔ و فاکت‌های[۴] حاکمیت پیوسته ساخته است، وجود یک فضا است که آغاز و انجام یک شبکه را در دست گرفته و به‌مثابهٔ یک بستر و مکانی پویا عمل می‌کند و با پدید آوردن شبکه‌ای از مناسبات، کالبدبندی مفاهیم اسطوره‌ای را ممکن می‌سازد. چنین دستاوردی با نگرش کل‌نگرانهٔ جغرافیا و قلمداد کردن فضا به‌مثابهٔ یک گره‌گاه و جغرافیا به‌مثابهٔ دانش گره‌گاهی[۵] (Foucault, 1980) ممکن می‌شود.

آنچه در ایران به‌نام «حیات سیاسی و فرهنگی» (طباطبایی، ۱۳۹۷) نامیده می‌شود، تنها برآمده و سرچشمه گرفته از آئین زرتشتی نیست، بلکه دوران گسست[۶] نیز در آن مشاهده می‌شود. ازجملهٔ این دوران گسست می‌توان به مانویت، جنبش مزدک و پس از آن نیز تأثیر بن‌مایه‌های اسلامی، ترکی و غربی، گسست گفتمانی، معرفت‌شناختی و ساختاری اشاره کرد. از این رهگذر، در نظریهٔ مزبور به فضا، رابطه‌مندی، گسست و نگرش کُل‌نگرانه[۷] توجه نشده و تنها سرنمون و سرمشق‌های اسطوره‌ای و بازتولید آن در حیات سیاسی و فرهنگی آن اهمیت یافته است. آنچه در این پژوهش از منوط و محدود به دورهٔ ایران باستان و نیز دورهٔ فرهنگی-دینی پیشامزدکی و پیشامانویت است. بااین‌حال، آنچه در این برهه مهم و بنیادی است، توجه به فضا، رابطه‌مندی و عینیت یافتن است. می‌توان گفت که چنین الگویی حتی در دوران پس از اسلام نیز پیگیری شده است، اما انقطاع و گسست‌های مفهومی در آن پیش‌آمده که در پاره‌ای موارد ساخت‌ها را نیز دگرگون نموده است. پرداختن به این روند و نیز آشکارسازی گسست‌های معرفت‌شناختی، گفتمانی و ساختاری که به‌زعم نگارندگان از دوران مانویت و مزدکیان به بعد رخ می‌دهد، در چارچوب این پژوهش ناگنجیدنی است و آنچه در اینجا مهم است، شبکه‌مندی[۸]، رابطه‌مندی[۹] و عینیت یافتن[۱۰] مفاهیم سیاسی از رهگذار «فضا» است که گفتمان پیوسته‌ای را تقریباً از زمان حاکمیت‌ها تا میانه‌های حاکمیت ساسانیان پدید آورده است. ذکر این نکته نیز ضروری است که گفتمان سیاسی-جغرافیایی در زمان مادها، از حاکمیت ایلامیان نیز تأثیر گرفته است.

یافته‌های پژوهش[۱۱]

زرتشت از اهورامزدا راهنمایی می‌خواهد: «ای اهورامزدا! چگونه می‌توانم در انجام وظایفم تو را خوشنود سازم؟ رهبران روحانی دروغ‌پرداز، خویشان و دوستان مرا فریب داده، بر ضد من برانگیخته و آن‌ها را از من رانده‌اند! اهل شهر و محل مرا وا می‌کنند با من درشتی و ستیز کنند! رهبران دنیایی بدکار و دروغ‌پرداز مرا آزار می‌دهند! به کدام سرزمین روی‌آورم؟ به کجا پناه برم؟».

زرتشت برای پی‌ریزی دین خود در پی یک سرزمین است، سرزمینی که به‌مثابه‌ی یک اسطورهٔ جهت‌دهنده و تجمیع‌کننده عمل کند و آغازی باشد برای پی افکندن یک حاکمیت مشخص. او مختصات این سرزمین را از اهورامزدا پرسان می‌شود تا تکنیک‌شناسی سیاسی با قدسیّت درهم

۱. خویشکاری را می‌توان معادل «وظیفه یا تکلیف» دانست. معادل پهلوی این واژه، xvēškârig و لفظاً به معنای «کاری که انسان خود یا برای خود انجام می‌دهد»، است.

2. Spatiality

3. Embodiment

4. Facts

5. Intersectional

6. Discontinuity

7. Holistic

8. Gridding

9. Relationality

10. Objectifying

۱۱. اساس نقل‌قول‌ها از گاهان، ترجمهٔ انجام‌شده از گاهان در سه کتاب مذکور است: (Geldner, 1895؛ Schwartz, 1991؛ دوستخواه، ۱۳۹۰).

بیامیزد و روح جمعی را بنیان نهد. نبود اشاره‌ی سرراست به یک سرزمین مشخص در گاهان، دلایل گوناگونی می‌تواند در پی داشته باشد. از این میان، آشفتگی و نابسامانی فلات ایران و پدیدآیی وضعیت جغرافیایی ناساز، همچون خشکسالی و گذار از جامعهٔ شُبانی به جامعه‌ای یکجانشین، از خرسندکننده‌ترین دلایلی است که می‌توان برای این نام‌نابُردگی بیان کرد. از همین روی، زرتشت با مشاهدهٔ جغرافیای نابسامان ایرانویچ، در پی یافتن اسطورهٔ همزاد برمی‌آید، یعنی سرزمینی با همان مشخصات ایرانویچ که از دروغ و خوی دیوپرستان تهی است. او برای چنین کاری، باید تک‌گانگی را اساس خود قرار دهد؛ خدای یگانه، سرزمین یگانه، دین یگانه و مردمان یگانه.

«سرودهایی را می‌سرایم که پیش ازین کس نه گفته و نه شنیده است. پس به نیایش برخیزید به سرودهای من گوش دهید و به یاری من بشتابید تا آرامش و آسایش را به جهان باز برگردانیم و نیروی خلل‌ناپذیر شهریاری اهورایی را در جهان استوار کنیم».

تکنیک زرتشت برای بنیان نهادن حاکمیت خویش، ادعای ارائهٔ سخنان نو است. این سخنان نو، نوعی چالش برای هژمونی نظام سلطه‌ی موجود است. از این روی، وی «دانش» حاکمیت خویش را دانشی تازه و بدیع می‌نامد و با تفسیر محیط پیرامون خویش به‌مثابه‌ی جغرافیایی از بی‌نظمی، آشوب و اغتشاش به دنبال درافکندن نظم و سامان در جغرافیایی جدید است. برآمدن یک نظم از پس یک بی‌نظمی، پیشینه‌ای بس ژرف در اسطوره دارد. نمونهٔ روشن آن، پاسداشت بهار و نوروز در اساطیر و فرهنگ ایران و تفسیر آن به‌مثابه‌ی نو شدن جهان و چیرگی بر بی‌نظمی و خمودگی است. چنین نظرگاهی به «اسطورهٔ بازگشت جاودان» تعبیر می‌شود؛ بازگشتی جاودانه به یک نظم اسطوره‌ای که پیش از این در جغرافیایی اسطوره‌ای وجود داشته و اینک دچار بی‌نظمی و آشوب شده است. وظیفهٔ باورمندان در چنین وضعیتی، کوشش برای بازگرداندن نظم و «راستی» در چارچوب و قانون نظم جاودان اسطوره‌ای است.

«هنگامی‌که با منش پاک، تو را با سرودهای ستایش می‌خوانم، آگاهم که مرا برای رهبری روان مردم جهان گماشته‌ای [...]».

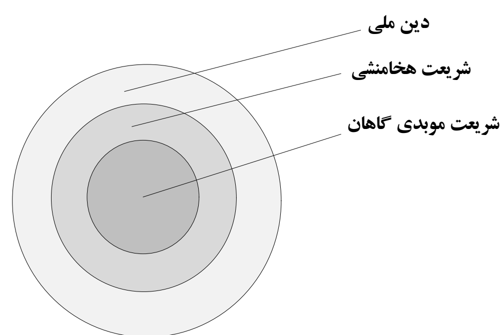
رهبری روان مردمان، برای برساختن یک روح جمعی از اهداف والای زرتشت است. از این روح جمعی، یک هویت مشترک بیرون می‌تراود که پایه‌های مشترک حاکمیت سیاسی-قدسی را پی می‌ریزد. با رهبری بر روان‌ها، او آگاه است که رهبری بر تن‌ها را نیز فراچنگ خواهد آورد؛ به دیگر سخن، وی از منش اسطوره‌ای و نگرش معناگرایانه برای برساخت حاکمیت در زمانه‌ی خود آگاه است و از رهگذار اسطوره و آئین، مردمانی مشترک با هویتی مشترک گرد می‌آورد. بنابراین می‌توان گفت که گاهان تنها یک سامانه‌ی اعتقادی نیست، بلکه یک دستگاه فلسفه‌ی سیاسی نیز هست.

«ای اشا، بهترین راستی را بر من آشکارساز و آرزوی مرا به گشتاسب شاه برآورده گردان».

با گِرد کردن نیروهای مینوی و روح مشترک برای حاکمیت منسوب به زرتشت، وی دو گزینه دارد. یا خود را پادشاه بخواند و در اندیشه‌ی یک هویت کاملاً جدید و نوساخته برآید و یا با رابطه‌هایِ قدرتِ موجود همراستا گردد و آن‌ها را به سود خویش جریان دهد. هم از این روی، زرتشت گزینهٔ دوم را برمی‌گزیند و به‌مثابهٔ یک مصلح اجتماعی نمودار می‌شود، بدین معنی که همهٔ میراث‌ها و مرده‌ریگ‌های آئینی-فرهنگی گذشته را نفی نمی‌کند، بلکه درصدد اصلاح کژی‌ها و کاستی‌ها است. زرتشت به‌صورت غیرمستقیم و باواسطهٔ رهبری مادی و اینجهانیِ مردمان را نیز فراچنگ می‌آورد و با پیوستن به یک جریان قدرت، آغاز و فرجام همهٔ امور را در دست می‌گیرد: «[...] پس ای اهورامزدا، با نیروی خرد و سخن مرا آگاه فرما که در روز نخست، این آفرینش چگونه هستی یافته و پایان آن چگونه خواهد بود».

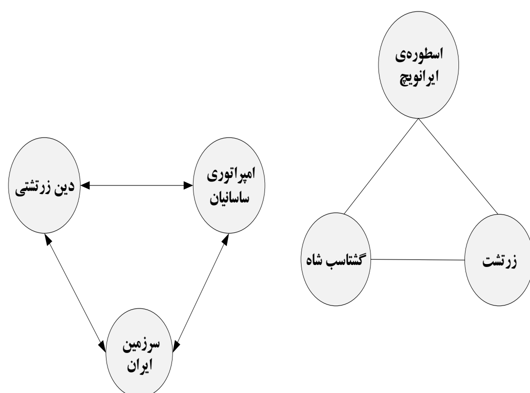
زرتشت برای پی‌افکندن حاکمیت خویش، باید برای رخدادهای کلانِ جهانی (همانند هستی، مرگ، زمان و غیره) توجیهی همسوی و همراستا با حاکمیت موردنظر خویش ارائه دهد. برای چنین کاری، او خود را ناگزیر به پیوستن به دو منبع جغرافیای گیتی و مینوی می‌بیند؛ خرد و سخن اهورامزدا. تنها از رهگذار پیوستن به این منبع و اندوخت‌گاه اسطوره‌ای

است که وی می‌تواند کلیات حاکمیت قدسی-سیاسی[1] خویش را بنیاد نهد و خود به‌عنوان خرد و سخن اهورامزدا، به «مرکز حسابرسی» تبدیل شود. در این مرکز، همهٔ قوانین و احکام ساخته می‌شود و به پیرامون منتقل می‌گردد. به دیگر سخن، از یک رابطهٔ مرکز-پیرامون و با چنگ در انداختن به یک منبع فراجغرافیایی[2]، چگونگی ترسیم یک حاکمیت سیاسی-اسطوره‌ای در جغرافیای گیتی (در برابر جغرافیای مینوی) به‌مثابهٔ یک مانیفیست بازتولید می‌شود. این مانیفست را می‌توان در حاکمیت ساسانیان به نظاره نشست که از ترکیب نظریهٔ کتیبه‌های هخامنشی، نظریهٔ موبدی گاهان و مذهب ملی برساخته شده است (شکل ۱).



شکل ۱: دایرهٔ متحدالمرکز گفتمان سیاسی حاکمیتِ ساسانیان (اقتباس از: Darvishi, 2006؛ Molé, 1963)

همچنانکه موله (1963) نیز بیان کرده است، در گاهان، شخصیت مرکزی دین، مردی است که یِزِش[3] را برگزار می‌کند، با اهورامزدا سخن می‌گوید، وحی را اعلام می‌کند و با برگزاری آئین یزش، فرشه (نوسازی) را محقق می‌سازد. در کتیبه‌های هخامنشی و به‌ویژه کتیبهٔ داریوش اول، او با اعمال قدرت به همین رهیافت می‌رسد. او که خود را برگزیده از سوی اهورامزدا می‌داند، به جهان اَشَه[4] می‌بخشد، آن را می‌بالاند و به فرشه تبدیل می‌کند. از این‌رو، «شریعت گاهانی»[5] در تاروپود حاکمیت سیاسی در ایران نفوذ می‌کند و به‌مثابهٔ «اتمسفر» در جغرافیای سیاسی ایران باستان عمل می‌کند.



شکل ۲: پدیدار گشتن سرزمین در حکومت اسطوره‌ای کیانیان و عینیت آن در حاکمیت ساسانیان (مأخذ: نگارندگان)

همانگونه که در شکل بالا دیده می‌شود، مدل حاکمیت ساسانیان نمود عینیت‌یافتهٔ[6] مدل اسطوره‌ای حکومت در اوستا است. مدل حکومت در اوستا، سیطره‌ی شاخص اسطوره‌ای سرزمین را نشان می‌دهد. بدین معنی که در نوع حکومتی که اوستا نشان می‌دهد، سرزمین ایرانویچ به‌مثابهٔ یک آغازگاه و عاملی است که دیگر موجودیت‌ها[7] را گرد هم می‌آورد و سنتزِ پیام‌آور اسطوره‌ای، پادشاه اسطوره‌ای و دین را کنار هم می‌چیند. در مدل اسطوره‌ای حکومت در اوستا، سرزمین در تارک مدل حاکمیت قرار دارد و زمانی که همین مدل در زمان ساسانیان عینیت می‌یابد، رابطهٔ دوسویهٔ حکومت پادشاهی با دین رسمی در رأس قرار می‌گیرد و سرزمین به‌مثابهٔ جایگاه و بستری مقدس نمود می‌یابد که این دین و حکومت رسمی را متبلور سازد. بدانسان که مارتین هَیدگر، فیلسوف شهیر آلمانی نیز گفته است، تکنیک‌شناسی سیاسی[8] تنها محدود به ابزارها و پیمایش‌های

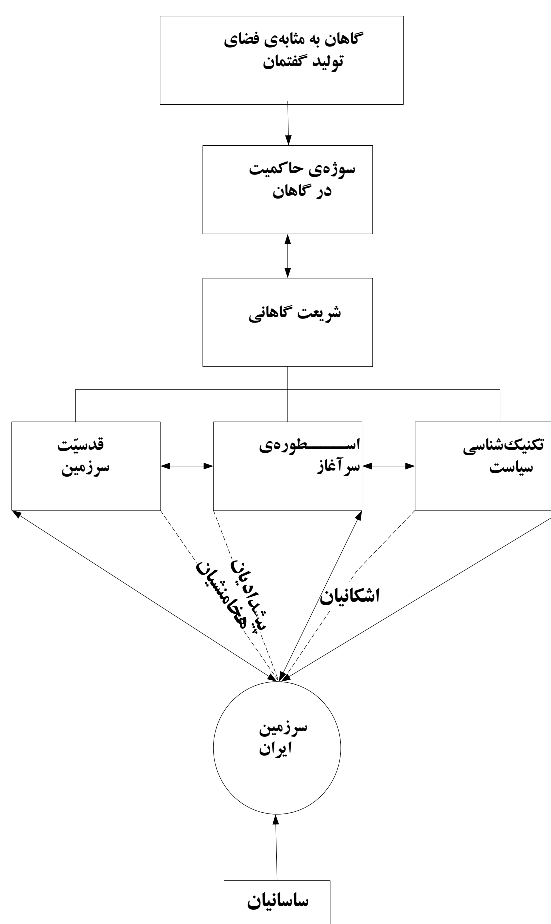
1. Political-Numinous Governmentality
2. Meta-Geography

۳. یزش به معنای ستودن اهورامزدا و ستایش همهٔ نیکی‌ها است. یزدان، یزد و ایزد نیز با یزش هم‌معنا و هم‌ریشه هستند.

٤. asha: معنی «اَشَه» از سوی اوستاشناشان، راستی، حق، حقیقت، دادگری، قانون ابدی آفرینش، نظم و ترتیب کامل ترجمه شده است. برخی از گزارشگران گاهان، ترجیح داده‌اند خود واژهٔ اَشَه را به‌همین صورت در گزارش خویش بیاورند که در پژوهش کنونی نیز از این روش پیروی شده است. اَشَه، یکی از ارکان بنیادی و مهم دین مزداپرستی است که در سراسر اوستا (به‌ویژه در گاهان) همواره بدان اشاره می‌رود و می‌توان گفت که در این دین، همهٔ راه‌های رستگاری به اَشَه می‌پیوندد» (Duchesne-Guillemin, 1995; Pourshariati, 2008).

5. Gahanic Positivity
6. Objectified
7. Entities
8. Political Technology

فناورانه در امر سیاست و حکمرانی نیست، بلکه مهم‌ترین کارکرد آن، در چنگ گرفتن و متقاعد کردن[1] است (Elden, 2013: 16). چنین امری، نوعی هنر یا شگرد برای حاکمیت فراهم می‌سازد. به دیگر سخن و به گفتهٔ میشل فوکو، سرزمین تنها یک اُبژهٔ محض (امر عینی مشخص) نیست، بلکه در پس و پشتِ آن، خرواری از مفاهیم و سوژه‌ها (امور ذهنی نامشخص)، پنهان‌شده‌اند (Ibid: 17). از این رهگذر، بازساخت و برساختِ سرزمین ایران، از دل و ژرفای متونی دینی-اسطوره‌ای برآمده است و روند شکل‌گیری آن، هزاران سال پیش در درازنای تاریخ در اوستا پی‌ریزی شده و پس از هزاران سال با پدیدآیی شبکهٔ درهم‌تنیده‌ای از رابطه‌مندی‌ها[2] در حکومت ساسانیان، جامهٔ عمل به تن کرده است.



شکل ۳: روندنمایی عینیت یافتن گفتمان شریعت گاهانی در حاکمیت ساسانیان (مأخذ: نگارندگان)

نتیجه‌گیری

پدید آمدن «سرزمین ایران»، برخلاف نظر عده‌ای، امری ناگهانی نبود و نیز برخلاف نظر گروهی دیگر، سیر تاریخی یکدست، خطی و عینی را طی نکرده است. سرزمین در ایران، امری به‌شدت سوبژکتیو، گفتمانی و پیوندیافته به شبکه‌ای از رابطه‌مندی‌های دانش-قدرتِ دینی و اسطوره‌ای است. از میان سلسله‌های ایران پیش از اسلام، تنها ساسانیان بودند که توانستند صورتِ عینیت‌یافتهٔ سرزمین ایران را بر پایهٔ «شریعت گاهانی» با نظامی متمرکز جامه‌عمل بپوشانند. اوستا، کتاب دینی زرتشتیان و به‌ویژه گاهان که کهن‌ترین بخش آن است، به‌مثابهٔ یک دستگاه سیاسی و مانیفست عمل کرده است و همهٔ مفاهیم و ابزار لازم برای حکومت سیاسی در جغرافیای ایران، از اندرون آن برون تراویده است. چنین امری را می‌توان در زمان هخامنشیان نیز نظاره کرد؛ هرچند که سامانهٔ خشترپاونی (ساتراپی) در آن مانع از شکل‌گیری یک نظام متمرکز شد، اما ایدئولوژی سیاسی آن بر اساس شریعت گاهانی شکل گرفت و در زمان ساسانیان، این نطفه، تمام و کمال به بار نشست. تفاوت یافته‌های این پژوهش با نظریهٔ اندیشهٔ ایرانشهری در آن است که در نظریهٔ مزبور به فضائیّت، رابطه‌مندی، گسست و نگرش کُل‌نگرانه توجه نشده و تنها سرنمون و سرمشق‌های اسطوره‌ای و بازتولید آن در حیات سیاسی و فرهنگی ایران اهمیت یافته است. از مجموع آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت: ۱. سرزمین، صرفاً یک امر و مفهوم عینی، مشخص و معین نیست، بلکه آنگاه‌که با حاکمیت سیاسی گره می‌خورد (و به عبارتی رساتر، زمانی که در جغرافیای سیاسی مطرح می‌شود)، برتری و سنگینی وزنهٔ انتزاعی، هویتی و سوبژکتیو آن بیشتر است؛ ۲. پدیدآیی سرزمین ایران، دارای سندیت و پیشینهٔ تاریخ طولانی است. این تاریخ، بیش از هر چیز دیگری، باری اسطوره‌ای-دینی دارد؛ ۳. می‌توان بیان داشت که حاکمیت سیاسی در ایران باستان (حتی در زمان اشکانیان که ساخت ملوک‌الطوایفی آن چشم‌گیر است)، بر پایهٔ ایدئولوژی گاهانی شکل گرفته است. در این ایدئولوژی، پادشاه و موبد در یک راستا قرار می‌گیرد (و از همین روی

1. Grasping and Conceiving

2. Relationalities

است که بعدها این دو یکی می‌شوند) و بستری به نام سرزمین که از سوی اهورامزدا تعیین می‌شود و دارای مختصاتی قدسی-ازلی است، جایگاهی برای اعمال اراده و حاکمیتِ شریعت گاهانی قرار می‌گیرد؛ ۴. سرزمین ایران، نه ناگهانی و با اردهٔ سیاسی و نه با سیر خطی منظم در طول تاریخ شکل نگرفته است، بلکه مفهومی است رابطه‌مند، پیچیده که با گفتمان چندسویه‌ای از دانش گاهانی و قدرت اهورایی درهم پیچیده شده و تَصَلُّب سنگینی به خود گرفته است. ۵. در اندیشهٔ ایرانشهری که شاخص‌هایی همچون شاه آرمانی، فرّه ایزدی، همزادیِ دین و مُلك، عدالت، راستی، دانایی و غیره مورد استناد قرار گرفته است و همچون رشتهٔ ناپیدایی دو دورهٔ بزرگ تاریخ دوران قدیم ایران‌زمین را از دوره باستانی آن تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه‌خواهی به یکدیگر پیوند می‌زند، به فضا و مناسبات رابطه‌مندی که مفاهیم اسطوره‌ای را در فضا تجسد یا عینیت می‌بخشد، توجه نشده است. آنچه مفاهیم و فاکت‌های اسطوره‌ای را عینیت بخشیده و آن را با سوژهٔ حاکمیت پیوسته ساخته است، وجود یک فضا است که به‌مثابهٔ یک بستر و مکانی پویا عمل می‌کند و با پدید آوردن شبکه‌ای از مناسبات، کالبدبندی مفاهیم اسطوره‌ای را ممکن می‌سازد. چنین دستاوردی با نگرش «جغرافیایی» ممکن می‌شود؛ ٦. آنچه در ایران بنام «حیات سیاسی و فرهنگی» نامیده می‌شود، تنها برآمده و سرچشمه گرفته از آئین زرتشتی نیست، بلکه دوران گسست نیز در آن مشاهده می‌شود. ازجملهٔ این دوران گسست می‌توان به مانویت، جنبش مزدک و پس از آن نیز تأثیر بن‌مایه‌های اسلامی، ترکی و غربی اشاره کرد؛ ۷. شریعت گاهانی، یک مانیفست و دستگاه فلسفی ژرفی است که به‌مثابهٔ یک فضای جغرافیایی عمل کرده و مدل حاکمیت در آن، بارها در ایران بازتولید شده است؛ ۸. در گاهان، سرزمین با یک اسطورهٔ سرآغاز که بیان و توجیه‌کنندهٔ جغرافیا برای روح جمعی و هویت مشترک بوده، با تکنیک‌های اقناع و برانگیزندگی که از دل حاکمیت سیاسی برمی‌آید، بازنمایی شده است.

فهرست منابع

۱. دوستخواه، جلیل. (۱۳۹۰). ***اوستا***. تهران: مروارید.

۲. شیوا، امید. (۱۳۹۲). «توران و تورانیان در شاهنامهٔ فردوسی». ***پژوهشنامه خراسان بزرگ***. (شماره ۱۲)، ٤٥-۳۷.

۳. کریستینسن، آرتور. (۱۳۸۸). ***ایران در زمان ساسانیان***. ترجمه رشید یاسمی. تهران: صدای معاصر.

۴. میرحیدر، دره؛ و همکاران. (۱۳۹۸). ***مبانی جغرافیای سیاسی***. تهران: سمت.

۵. طباطبایی، سیدجواد. (۱۳۹۷). ***تاملی دربارهٔ ایران***. ج۱. تهران: مینوی خرد.

6. Burchell, D. (2014). "The attributes of citizens: Virtue, manners and the activity of citizenship". ***Economy and Society***. (vol 24), 540-558.

7. Darvishi, F. (2006). "Reviewing of the Avestan Gathas from the Linguistic and Religious Perspectives". ***Journal of Social and Humanities Sciences***. (vol 23), 36-52.

8. De Blij, H.J. & P Muller. (2007). ***Geography: Realms, Regions and Concepts***, London: Wiley.

9. Duchesne-Guillemin, J. (1995). ***Variations Sur Zoroastre, Res Orientales*** V.II, Au Carrefourdes Religions Mélanegs Offerts á Philippe Gignoux, Paris: Groupe Eyrolles.

10. Elden, S. (2013). ***The Birth of Territory***. Chicago: University of Chicago Press.

11. Foucault, M. (1980). ***Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings 1972-1977***. Colin Gordon (ed). New York: Pantheon.

12. Geldner, k. (1895). ***Avesta***, Die Heiligen Bücher Der Parsen, Stuttgart: Die Buch

13. Hassner, P. (1997). "Obstinate and obsolete: non-territorial transnational forces versus the European territorial state". ***Geopolitics in the Post-Wall Europe: Security, Territory and Identity***. O. Tunander and others (eds.). London: Sage

14. Henning, B. (2007). ***Prokop und die Perser. Untersuchungen zu den Römisch-Sasanidischen Kontakten in der ausgehenden Spätantike***. Stuttgart: Franz Steiner.

15. Henning, B. (2010). "Herrscher und Eliten in der Spätantike". ***Commutatio et contentio. Studies in the Late Roman, Sasanian, and Early Islamic Near East***. Henning Börm, Josef Wiesehöfer (eds.). Düsseldorf: Wellem.
16. Kellens, J. (1993). "Zoroastre et L` Avesta ancien, Languages et Religions", ***Indo-Iraniennes***. (vol 27), 20-38.
17. Mircea, E. (2004). ***Le chamanisme et les techniques archaïques de'l extase***. Paris: Éditions Payot.
18. Molé, M. (1963). ***Culte, Mythe et Cosmologie dans L`Iran Ancien***. Paris: Les Humanoïdes Associés.
19. Muir.R, (2000). ***Political Geography: a New Introductioy,*** London: Oxford University Press.
20. Murdoch, J. (2006). ***Post-structuralist Geography: A Guide to Relational Space***. London: SAGE Publications.
21. Paasi, A. (2008). "Territory". ***A Companion to Political Geography***. John Agnew (ed). London: Routledge.
22. Pourshariati, P. (2008). ***Decline and Fall of the Sasanian Empire***. London: Tauris.
23. Schwartz, M. (1991). "Sound, Sense, and Seeing in Zoroaster: The Outer Reaches of Orality". ***Cama Oriental Institute Congress,*** (vol 11), 30-50.
24. Skjærvø, P., O. (1987), "Aša: Old Persian Ṛta". *Encyclopaedia Iranica.* (vol 2). New York: Routledge & Kegan Paul.
25. Skjærvø, P., O. (1999), "Avestan Quotations in Old Persian? Literary sources of the Old Persian Inscriptions". *Shaked, Saul; Netzer, Amnon, Irano-Judaica.* (vol IV). Jerusalem: Makhon Ben-Zvi (Ben-Zvi Institute).